

جایگاه هویت ملی در ایران

نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان باستان تا دوره‌ی پهلوی اول

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

جایگاه هویت ملی
در ایران؛ نگاهی به
تطور تاریخی الگوها
و سیاست‌های هویت
ملی از زمان...
(۱۵۵ تا ۱۷۶)

فرشید دیلمقانی*، محمدعلی قاسمی ترکی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۳

چکیده

توجه به "هویت ملی ایرانیان" پدیده‌ی مدرنی است که به مثابه ماحصل خودآگاهی ملی نسبت به انباشت تاریخی تجربه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سرزمینی به نام ایران، به تدریج بعد از ارتباط ایران با غرب مورد مطالعه قرار گرفته است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی تاریخی و بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای و اینترنتی به بررسی مسائل هویتی در ایران قبل از ۱۳۲۰ می‌پردازد. فرضیه‌ی پژوهش عبارت است از این که علی‌رغم کهن بودن تمدن ایران و حس وطن‌دوستی که در مقیاس‌های مختلف در طول تاریخ در برخی از ایرانیان وجود داشته است، اما تاریخ توجه به هویت ملی در ایران به دوران مشروطه برمی‌گردد؛ لذا آنچه بیش از این تاریخ در ایران وجود داشته، هویت اجتماعی - فرهنگی بوده است. بررسی تطور تاریخی هویت ملی در ایران از زمان مشروطه نشان‌دهنده‌ی مطرح‌شدن الگوهای هویتی غرب‌گرایانه و باستان‌گرایانه در دوره‌های قبل از ۱۳۲۰ می‌باشد.

واژه‌های کلیدی:

هویت ملی، سیاست‌گذار هویتی، ایران، اسلام، ناسیونالیسم، روشنفکر.

* دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه بین‌المللی امام رضا(ع):

(dilmaqanif@gmail.com)

** استادیار دانشگاه بوعلی سینا.

مقدمه

شاید بتوان طرح سوال کیستی و چپستی فرد را به دوران اولیه‌ی زندگی انسان‌ها مرتبط دانست، اما آنچه با پیدایش دولت-ملت‌های امروزی (منتج از پیمان وستفالی ۱۶۴۸) از اهمیت به‌سزایی برخوردار گشته، هویت ملی است. علت این امر را باید در پیدایش دولت‌های مدرنی جست‌وجو کرد که با حذف روابط سنتی مردم و سایر نهادها با حکومت از طریق مفهوم شهروندی، برآن شدند تا حاکمیت خود را از لحاظ زمانی و مکانی تداوم بخشند؛ بدین ترتیب ملت‌سازی یا ایجاد هویت ملی در زمره‌ی اختیارات و مسئولیت‌های دولت مدرن قرار گرفت. هم‌زمان با گسترش دولت در قرن نوزدهم، آفرینش حس هویت ملی برای حکمرانان سیاسی منافع بسیاری دربرداشته است؛ چراکه می‌توانست آن‌ها را در تحکیم حکومت مساعدت نماید؛ با گرایش به سمت انشعاب و چندپارگی مقابله کند و پشتیبانی از ارتش و اهداف دیگر را برانگیزاند؛ نوعی انسجام در جامعه پدید آورد؛ وفاداری به دولت را تقویت کند؛ نوعی حس مشترک در جامعه پدید آورد و در برابر دیگر دولت‌ها، مرزبندی هویتی ایجاد کند و مشروعیت دولت را افزایش دهد (بیگدلی، ۱۳۹۰: ۱۲).

در ایران نیز بحث "هویت ملی" - در معنای مدرن آن - بحث جدیدی محسوب می‌شود که سابقه‌ی آن را می‌توان از زمان شکست ایران از روس‌ها پی گرفت. در ادبیات مدرنیزاسیون، دولت-ملت‌سازی و مدرن‌شدن همه‌جانبه از ضرورت‌های جبران عقب‌ماندگی تلقی شد. آنچه که در ایران بارز است و تاحدی از روندی که در گفتمان هویت ملی در غرب طی شد، متمایز می‌کند این است که گفتمان هویت ملی با توجه به ضعف ساختارهای حکومتی و سنتی بودن جامعه، گفتمانی وارداتی بوده است که روشنفکرانی آن را وارد جامعه‌ی ایران کردند که برای تحصیل علوم به غرب اعزام شده بودند. آن‌ها معتقد بودند ایران برای طی روند مدرنیزاسیون باید بحران‌های مختلفی را مدیریت کند که بحران گذر از هویت‌های فروملی به ملی، یکی از این بحران‌های اساسی می‌باشد؛ لذا بخشی از برنامه‌ریزی‌های توسعه و استراتژی‌های کلان مملکت‌داری در ایران، لاجرم باید به‌مقوله‌ی ایجاد هویت ملی معطوف می‌شد (قهرمان‌پور، ۱۳۹۲: ۴۲). در این راستا گاهی به‌دلیل آماده‌نبودن جامعه برای گفتمان وارداتی هویتی ملی، این بحث در سطح روشنفکران و توصیفات و تجویزات آن‌ها باقی می‌ماند و به عرصه‌ی عمل راه نمی‌یافت؛ مانند دوران مشروطه. گاهی نیز روشنفکران به همکاری با نخبگان حکومتی می‌پرداختند و به اعمال سیاست‌های هویتی مدنظر خود در قالب اقدامات رضاشاه روی می‌آوردند و هویت‌های دلخواه خویش را در جامعه مسلط کرده و آن را به منبع اصلی

تعریف هویت برای شهروندان تبدیل می‌کردند. ابزارها یا شاخص‌های سیاست‌های هویتی را می‌توان در حوزه‌هایی نظیر سیاست‌های رسانه‌ای، قومی، شهروندی، تاریخ‌نگاری رسمی و تدوین کتب درسی مشاهده کرد. البته سیاست‌های مذکور واکنش‌هایی را در جامعه، به‌ویژه از سوی اقوام و اقلیت‌های دیگر به‌دنبال داشت که این واکنش‌ها به تغییر و تعدیل سیاست‌های اولیه منجر شد و تبعاتی را برای ایران در پی داشت.

مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از رویکردی تاریخی - جامعه‌شناختی و استفاده از ابزار کتابخانه‌ای و اینترنتی به بررسی سیر تطورات سیاست‌گذاری‌های هویتی در ایران، به‌ویژه در سال‌های قبل از ۱۳۲۰ می‌پردازد.

چارچوب مفهومی و نظری

هویت

"هویت"^۱ در زبان لاتین ریشه دارد و از Identitas که از Idem یعنی "مشابه و یکسان" منشعب گردیده است. این واژه در یک‌معنا به ویژگی یکتایی و فردیت، یعنی تفاوت‌های اساسی که یک شخص را از همه‌ی کسان دیگر به‌واسطه‌ی هویت "خودش" متمایز می‌کند، اشاره دارد و در معنای دیگر، به ویژگی همسانی که در آن اشخاص می‌توانند به‌هم پیوسته باشند و یا از طریق گروه یا مقولات براساس صور مشترک برجسته‌ای، نظیر ویژگی‌های قومی و ... به دیگران پیوندند، دلالت دارد (Connolly, 2002:14). فعل شناسایی - به‌ضرورت - لازمه‌ی هویت است؛ اما این شناسایی خود فردی و جمعی در خلأ صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در رابطه و تعامل با دیگری و دیگران شکل می‌گیرد؛ این به‌معنی اجتماعی‌بودن هویت انسانی است. به‌عبارت دقیق‌تر، هویت، مجموعه‌ای از اطلاعات بنیادین و ذاتی نیست که مستقل از اجتماع وجود داشته باشند؛ بلکه در فرآیند ارتباط با اجتماع کسب می‌شود. "جنکیز" معتقد است اگر هویت شرط ضروری حیات اجتماعی است، عکس آن نیز صادق است؛ یعنی فردی که در خویشتن تجسم یافته است، جدا از سپهر اجتماعی دیگر معنادار نیست. افراد یگانه و متفاوت‌اند، اما خویشتن آن‌ها به‌طور کامل در اجتماع ساخته می‌شود؛ یعنی در فرآیندهای اجتماعی‌شدن اولیه و متعاقب آن در فرآیند جاری تعامل اجتماعی که در چارچوب آن‌ها افراد در طول عمرشان، خود و دیگران را باز تعریف می‌کنند (Carrithers & Others, 1985:8). به‌طور کلی می‌توان گفت هویت، پاسخ به کیستی و چیستی فرد است که در سطح فردی براساس ویژگی‌های

اکتسابی و ذاتی فردی (D.Fearon, 2009:11) و در سطح جمعی براساس اشتراکات متمایز با دیگری و دیگران و احساس تعلق و تعهد به این اشتراکات، که در فرآیند تعامل و ارتباط اجتماعی شکل می‌گیرد، تعریف می‌شود.

"هویت ملی"^۱ به‌عنوان فراگیرترین سطح هویت در تمامی نظام‌های اجتماعی، تقریباً آخرین هویت اکتسابی است که توسط فرد طی فرآیند جامعه‌پذیری از طریق خانواده، مدرسه و رسانه کسب می‌شود (شیخاوندی، ۱۳۷۹: ۱۳). در سطح هویت جمعی - که هویت ملی بالاترین سطح آن است - فرد برای مشخص شدن هویت ملی خود ناچار است به سؤالاتی از قبیل: که بوده؟ کجا بوده؟ چه بوده؟ و چه هست؟ متعلق به کدام قوم و نژاد و تیره است؟ خاستگاه اصلی و دائمی‌اش کجاست؟ به چه جامعه و ارزش‌هایی تعلق دارد؟ و صاحب چه فرهنگ و تمدنی است؟ پاسخ دهد. در تعریف هویت ملی، سه نکته اساسی باید مورد توجه قرار گیرد: نکته‌ی اول؛ تأکید بر مؤلفه‌ها و عناصر چندگانه‌ی هویت ملی در ابعاد جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی. نکته‌ی دوم؛ تأکید بر آگاهی افراد از بنیادهای مشترک ملی یا احساس تعلق نسبت به آن‌ها و تعهد در برابر آن‌ها و پاسخ به کیستی و چیستی خود در ارتباط با آن‌ها در بعد ذهنی. نکته‌ی سوم؛ وجود بحران در آگاهی افراد و احساس تعلق افراد نسبت به مؤلفه‌های هویت ملی (Castells, 2006:63). "ارنست رنان" در تعریف هویت ملی معتقد است دو مقوله آن را می‌سازند؛ یکی از تاریخ می‌آید و آن داشتن میراث غنی است و دیگری به امروز وابسته است که آن، وجود آگاهی و اجماع مبنی بر این که افراد جامعه مصمم هستند به زندگی خود به‌عنوان کلیت واحد ادامه دهند و ارزش‌های به‌ارث‌برده را تداوم بخشند (امینان، ۱۳۸۶: ۷۱).

با استناد به نکات مذکور می‌توان هویت ملی را فرآیند آگاهی مردمان یک کشور از اشتراک در سرزمین، خاستگاه، میراث فرهنگی و اجتماعی، تاریخی، سیاسی و زبانی و احساس تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به این اشتراکات، حمایت از مؤلفه‌های مشترک - چه به‌صورت بازتولید و تفسیر آن در زمان حاضر و چه به‌صورت آمادگی فداکاری در راه آن - تعریف نمود.

هویت ملی در ایران

تسریع روند جهانی شدن و تبعات ناشی از آن، از جمله: بحث‌های تهاجم فرهنگی، بحران هویت، هویت‌های قومی و مذهبی، هویت‌های تک‌واره و... بر هویت ملی و

وحدت ملی و سرزمینی ایران تأثیرگذار بوده‌اند. در این بخش، بررسی دو نکته ضروری است: نکته‌ی اول؛ بررسی منشأ و نحوه‌ی شکل‌گیری و فرآیند تکوین هویت ملی ایرانی با هدف تبیین و تشریح عوامل، زمینه‌ها، شرایط و مناسباتی است که بر شکل‌گیری هویت ملی در ایران (در طول تاریخ، از باستان تا دوران معاصر به ویژه دوره پهلوی اول و دوم) تأثیرگذار بوده‌اند. دومین مسأله نیز آن است که وقتی از ملیت، ملی یا هویت ملی در ایران سخن می‌گوییم، منظور چیست و چه عناصر و ابعادی را شامل می‌شود.

رویکردهای تاریخی به هویت ملی ایرانیان

در خصوص منشأ هویت ملی در ایران نظریات مختلفی از سوی اندیشمندان داخلی و خارجی مطرح شده است که به‌طور کلی در قالب سه رویکرد به بررسی آن خواهیم پرداخت:

الف. پست‌مدرن‌ها، ابزارگرایان و قوم‌گرایان

عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند هویت ملی در ایران پدیده‌ای متأخر و متأثر از دنیای غرب است که در نهضت مشروطه نمود عینی پیدا کرد. براساس آرای متفکرانی که هویت ملی را مفهومی متأخر و جدید می‌پندارند، هویت ملی محصول تلاش آگاهانه‌ی یک طبقه‌ی سیاسی برای ایجاد ابزاری است که ابقای قدرت و اعمال حاکمیت را تسهیل می‌کند. مرتضی مردیها، حسین بشیریه، داریوش آشوری و صادق زیباکلام در زمره‌ی این دسته از صاحب‌نظران قرار دارند (قاسمی و ابراهیم‌آبادی؛ ۱۳۹۰: ۱۱۶). "اریک هابسام" نیز ضمن تأیید مدرن‌بودن هویت ملی معتقد است ملت‌ها، دولت‌های ملی و ایده‌ی ناسیونالیسم را پدید نمی‌آورند؛ بلکه دولت ملی با آرمان‌های ناسیونالیستی است که سرچشمه‌ی پیدایش ملت‌ها در عصر جدید می‌شود. البته هابسام از ایران، چین و ویتنام به‌عنوان ملل تاریخی یاد می‌کند و از شبه‌ناسیونالیسم ابتدایی که بر هویت قومی- مذهبی در دوره‌ی ایران قبل و بعد اسلام استوار بوده است، تأکید می‌نماید (اشرف؛ ۱۳۹۰: ۱۶).

ب. دیرینه‌گرایان، باستان‌گرایان و شونیست‌ها

دیرینه‌گرایان، باستان‌گرایان و شونیست‌ها معتقدند اگرچه مفهوم هویت ملی در غرب پس از پیدایش دولت- ملت‌های اروپایی در قرن نوزدهم میلادی پدید آمد، اما این موضوع در خصوص کشورهایی هم‌چون ایران، چین، هند و... که از قدمت تاریخی گسترده‌ای برخوردارند، صدق نمی‌کند؛ زیرا این تمدن‌ها از ابتدا بر یک آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را براساس این خودآگاهی ذهنی شکل داده‌اند؛ به‌طوری که یونانیان، غیر یونانیان را بربر، و ایرانیان نیز غیر ایرانیان را انیران

می‌نامیدند. از جمله‌ی این افراد می‌توان به تیرداد بنکدار و حمید احمدی اشاره نمود (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۶). حمید احمدی معتقد است پدیده‌هایی چون ملت و احساسات تعلق به یک جامعه‌ی دارای میراث سیاسی، فرهنگی و تاریخی خاص، ریشه کهن دارد؛ اما ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن، پدیده‌ای است جدید (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۵). وی برای تأیید نظر خود از نظر "آنتونی اسمیت"^۱ استفاده می‌نماید که از ایران، چین، یونان و هند به‌عنوان ملت‌های ماقبل مدرن یاد می‌کند.

از نظر پژوهش حاضر، چند ایراد به استدلال او وارد است: اول این که یکی از ایرادات مدرنیست‌ها و جریان‌های قومی، نه انکار تاریخ و تمدن ایران، بلکه انکار موجودیتی سیاسی با نام مشخص ایران است. اما درباره‌ی آثار تاریخی و ادبی دیگر که به آن استناد می‌نماید، ظاهراً از آوردن مصداق عینی کاربرد واژه‌ی ایران در آثار مذکور ناتوان بوده است. حتی می‌توان آوردن بعضی از این آثار را در رد ادعای خود نویسنده دانست. مثلاً در عناوین هیچ کدام از کتاب‌های مذکور، اسمی از ایران برده نشده و از آن به‌عنوان عجم و فارس نام برده شده است که به هیچ‌عنوان به‌معنای هویت ملی ایرانی نیست. این کتاب‌های تاریخی که به بررسی تاریخ ایران پرداخته‌اند، از سلسله‌ها یاد می‌کردند؛ مانند هخامنشیان، ساسانیان، اشکانیان و... نه از موجودیتی به‌نام ایران.

ج. روایت تاریخی‌نگر

در این رویکرد، قبل از هرچیز، هم از نظر تاریخی و هم از نظر تحلیلی بین دو مفهوم "هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی" و "هویت ملی ایرانی" تمایز قائل شده و در عین این که مانند نظر پست‌مدرن‌ها، هویت ملی را متعلق به عصر جدید می‌داند و عطف به ماسبق کردن آن را نمی‌پذیرد؛ اما "هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی" را مقوله‌ای تاریخی می‌داند که از دوران پیش از اسلام تا به امروز به شکل‌های گوناگونی بازسازی شده است. به‌عبارت دیگر، مفهوم تاریخی هویت ایرانی، که در دوره‌ی ساسانیان ابداع شده بود، در دوران اسلامی با فراز و نشیب‌هایی تحول پیدا کرد؛ در عصر صفوی تولد دیگری یافت و در عصر جدید به‌صورت "هویت ملی ایرانی" ساخته و پرداخته شد. بنابراین روایت واقع‌بینانه آن است که به‌جای مفهوم هویت ملی از مفهوم "هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی" و تحولات تاریخی آن از زمان ساسانیان تا عصر مشروطه و از پیدایش هویت ملی و تحول آن در دو قرن گذشته سخن بگوییم (اشرف، ۱۳۹۰: ۱۱-۹).

1. Anthony Smith.

نوشته حاضر نیز به دلیل نادیده گرفتن مؤلفه‌هایی مانند: حافظه تاریخی مشترک ایرانیان، رواج زبان فارسی در دوران مذکور و آگاهی از هویت ایرانی در برخی از مقاطع تاریخی توسط پست‌مدرن‌ها و افراط باستان‌گرایان و تلاش برای عطف ماسبق کردن پدیده‌ی نوظهوری مانند ملت به دوران باستان، هم‌چنین پدیده‌ی انقطاع تداوم سرزمینی در برخی دوره‌های تاریخی، روایت تاریخی را به‌عنوان رویکرد قابل قبول برای بررسی تاریخی هویت در ایران می‌داند.

فراز و فرودهای هویت ایرانی در مسیر تاریخ

برای دستیابی به عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی هویت ایرانی، باید روند هویتی ایران در طول تاریخ را بررسی کنیم. پژوهش حاضر با توجه به اهمیت متغیرهای مهم تاریخی که بر هویت ایرانیان تأثیر داشته‌اند، سیر تحولات هویتی را در هفت دوره قابل بررسی می‌داند که عبارت‌اند از: ۱- دوره‌ی ایران باستان، ۲- دوره‌ی ورود اسلام تا صفویه، ۳- دوره‌ی صفویه، ۴- دوره‌ی مشروطه، ۵- دوره‌ی پهلوی اول، ۶- دوره‌ی پهلوی دوم، ۷- دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران. تمرکز پژوهش حاضر تا دوره پهلوی اول می‌باشد.

دوره‌ی باستان

برخی از صاحب‌نظران، ورود کوروش به بابل را آغاز آنچه که هویت ایرانی خوانده می‌شود، می‌دانند و معتقدند هخامنشی‌ها نخستین صورت‌بندی شناخته‌شده از نژاد ایرانی (آریایی)، زبان ایرانی (پارسی)، خط ایرانی (پارسی باستان) و دین ایرانی (اهور مزدا و زرتشت و ایزدانی مانند مهر و آناهیتا در دوران‌های بعدتر) را به‌دست داده‌اند.

تاریخ ایران در عصر ساسانی (۶۵۲-۲۲۶) نیز یک دوره‌ی طلایی را در تمام ابعاد سیاسی، نظامی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی تجربه کرده است؛ به‌همین علت بخش اعظمی از مصداق‌های هویت ملی، نهفته در تاریخ این دوره است. ایران در این دوره به‌مدت قریب به ۴۰۰ سال حکومت ثابتی تجربه کرد که در قیاس با دیگر حکومت‌های ایرانی قابل توجه است. کاربرد واژه‌ی ایران‌شهر به‌عنوان یک مفهوم سیاسی برای نامیدن سرزمین‌های عصر ساسانی در این دوران صورت می‌گیرد که یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های هویت ایرانی در طول تاریخ تا به امروز بوده است. رسمیت یافتن دین زرتشت که به جامعه‌ی ایرانی دوره‌ی ساسانی وحدت و انسجام ملی می‌بخشید، یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم هویت ملی عصر ساسانی است. هم‌چنین ایجاد ستون‌های مرزی میان ایران و

توران در این دوران که به‌نوعی کارکردهای مرز دوران مدرن را دارا بود، یکی از مؤلفه‌های هویت ملی و از عصر ساسانی است (شعبانی، ۱۳۸۹: ۱۱).

هویت ملی بعد از اسلام تا صفویه

از دوران ورود اسلام تا دوره‌ی صفویه هویت ایرانی دچار یک فترت و بحران شد. اول این‌که هویت جغرافیایی ایران مخدوش گردید و ممالک اسلامی جایگزین ایران‌شهر؛ و امت اسلامی جایگزین وطن ایرانی شد. علاوه‌بر آن، هویت دینی به مرکز و اساس هویت ایرانی تبدیل شد. این‌بار "الله" جانشین "اهورامزدا"، و محمد(ص) جانشین زرتشت شد که به یکی از عناصر اصلی هویت ایرانیان تاکنون تبدیل شده است. یکی دیگر از عناصر امروزی هویت ایرانیان، یعنی زبان فارسی، در این دوران زبان علمی، ادبی و دیوانی شد. تسلط خلافت بغداد بر حکومت‌های محلی چون طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل‌بویه در کشور - که همگی مشروعیت سیاسی خود را از خلیفه اخذ می‌کردند- اجازه‌ی هرگونه قوم‌گرایی و رشد هویت ایرانی را می‌گرفت. استقرار دولت‌های بزرگ سلجوقی، ایلخانان مغول، تیموریان و ترکمانان آق‌قویونلو نیز حاکی از تسلط سیاسی آن طوایف بر سرزمین ایران داشت؛ نه دالبر تأسیس حکومت فراگیر و وحدت سرزمین ایران. می‌توان گفت کشور ایران حدود نه قرن، یعنی تا زمان ظهور سلسله‌ی صفویه، از وحدت سیاسی و قومی محروم بود. با این‌همه، عواملی برجای ماندند که موجب تداوم هویت ایرانی شدند؛ از آن جمله: اقوام ایرانی به‌عنوان عجم در برابر عرب و تاجیک و ترک شناسایی شدند و این امر باعث تمایز ایرانیان از سایر مسلمانان گردید و هویت خاص ایرانیان معین شد. از همه مهم‌تر، شکوفایی زبان دری که عامل و پاسدار فرهنگ و هویت ایرانی بود پایدار ماند و به تداوم هویت ایرانی مدد رساند.

دوره‌ی صفویه؛ هویت ایرانی - شیعی

در سده‌ی نهم هجری (پانزدهم میلادی) جنبش صفوی به‌صورت یک قدرت سیاسی نیرومند ظهور کرد. صفویان با اعلام وفاداری به مذهب تشیع، اولین دولت متمرکز و فراگیر ملی را پس از گذشت نهصد سال تأسیس کردند. از جمله مهم‌ترین واقعه این دوره، رسمیت‌یافتن مذهب تشیع در ایران بود. صفویان، شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کردند و از این طریق به‌روشنی ایران را از امپراتوری سنی مذهب عثمانی در غرب، و تیموریان هند در شرق متمایز ساختند. هم‌چنین صفویان برای بیان تمایز بیش‌تر با امپراتوری عثمانی، بر عناصر فرهنگی ایرانی تأکید بیش‌تری داشتند. در دوره‌ی صفوی، تأکید بر عناصر فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع به‌عنوان دو رکن اصلی هویت ایرانیان،

موجب تداوم فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام و فرهنگ مذهبی دوران ایران اسلامی گردید که انسجام و همبستگی را برای ایران دوره صفوی به همراه داشت.

نکته‌ی دیگر، ارتباط با دنیای غرب بود. رقابت با دولت‌های سنی نه تنها ایران را از جوامع اسلامی جدا کرد، بلکه آن را واداشت تا در جست‌وجوی حمایت قدرت‌های اروپایی باشد و با آن‌ها پیوند یابد. پیوند ایران در دوره‌ی صفویه با دولت‌های اروپایی و ارتباط با اروپاییان از این دوره به بعد، ایرانیان را به سوی افکار جدید و تشکیل یک دولت ملی برپایه‌ی افکار ناسیونالیستی سوق داد. هم‌چنین اقامت گروه بزرگی از شعرای ایرانی در هند، در فعال‌شدن هویت ایران تأثیر گذاشت. یعنی از یک سو موجب تمایز میان دو کشور و تشخیص هویت ایرانی شد، و از سوی دیگر، دلتنگی گروهی از آنان به خاطر دوری از ایران سبب پیدایش اشعار وطنی برای ایران گردید. این اشعار سبب شد تلقی از وطن به عنوان کشور ایران جایگزین معنای دیگر آن مانند شهر محل تولد، وطن اسلامی و عرفانی شود (اشرف، ۱۳۹۰: ۲۰). بنابراین در این دوران با رسمیت یافتن شیعه، مرزهای هویتی و جغرافیایی که بعد از اسلام مخدوش شده بود، به طور کامل مشخص گردید؛ این امر منجر به احساس آگاهی و تعلق به مفهوم کشور ایران به جای دارالسلام شد.

کچوییان معتقد است از آنجایی که هویت شیعی صفویه براساس غیریتی به نام عثمانی شکل گرفته است، تا زمان تداوم این غیریت، هویت ایرانی نیز از ثبات برخوردار بوده است. هم‌چنین برتری کمابیش و یا حداقل متوازن ایران بر غیریت، علی‌رغم عدم توازن‌های راهبری، جمعیتی و نظامی، منجر به عدم نقد این هویت شده است. اما مهم‌ترین دلیل این تداوم آن بود که اوضاع و احوال نابه‌سامان داخلی و مشکلات ایران به علل یا عوامل بیرونی یا ویژگی‌ها و خصایص "غیر" و یا نقصان‌های ذاتی "خود" نسبت داده نمی‌شد؛ بلکه در چارچوب سنت فکری- فرهنگی ایران و برپایه‌ی آن، نتیجه‌ی قصور در زندگی منطبق بر تصویر آرمانی از خود موجود تلقی شده و به عنوان انحراف از دین توضیح داده می‌شد (کچوییان و جوادی یگانه، ۱۳۸۵: ۵).

قاجار و مشروطیت؛ بحران هویت و گذار از هویت تاریخی- فرهنگی ایرانی به هویت ملی

اکثر پژوهشگران هویت ملی معتقدند که مسأله و مشکله‌ی هویت ایران برای نخستین بار از زمان قاجار، به‌ویژه در اواخر دوران قاجار و شکست‌های ایران از روس مطرح گردیده است. این شکست‌ها منجر به اعزام دانشجویان به غرب برای کسب علوم جدید و به تبع آن جبران عقب‌ماندگی‌ها شد. نخستین برخورد این دانشجویان با غرب و پیشرفت و تجدد آن‌ها باعث ایجاد مشکله‌ی هویت در این افراد گردید (کچوییان و جوادی

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

جایگاه هویت ملی در ایران؛ نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان... (۱۵۵ تا ۱۷۶)

یگانه، ۱۳۸۵: ۹). این ارتباطات و دادوستدهای فرهنگی و سیاسی ایران با غرب و هند و عرب‌ها، زمینه‌ی بازپردازی^۱ "ایران" و "ملت" را در گزارش تاریخ و گویش^۲ سیاسی ایران فراهم آورد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۹). این نخبگان اولین منادیان گفتمان هویت ملی و در سطحی کلان‌تر نخستین راویان دولت-ملت مدرن بودند.

در این میان واکنش متفکران در برابر فرهنگ و تمدن جدید یکسان نبود. برخی، ظواهر فرهنگ غرب را پذیرفته و در مقابل پدیده‌های جدید حالت انفعال داشتند. این گروه، راه نجات را در تبری از فرهنگ و هویت گذشته‌ی ایرانی می‌دانستند. میرزا ملکم‌خان نمونه‌ی اعلای این تلقی بود. از روشنفکران دیگر، میرزا فتحعلی آخوندزاده و تقی‌زاده بودند که توسعه‌ی اجتماعی ایرانیان را مستلزم آن می‌دانستند که هویت و موارث فرهنگی و ادبی، خط و زبان و سنن خویش را کنار بگذاریم و دست به تقلید و اقتباس از غربیان بزنیم (باوند، ۱۳۷۹).

در برابر این نگرش، دیدگاه دیگری وجود داشت که به تعامل دو فرهنگ معتقد بود و می‌خواست دلایل عقب‌ماندگی را دریابد. این تلقی بر شناخت عوامل برهم‌زننده‌ی سنت و عوامل موجد بحران هویت تأکید داشت و برای احسای هویت ملی بر سنت‌ها تأکید می‌کرد. نمونه‌ی بارز این تلقی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی است. این دیدگاه، نوعی خودآگاهی بود که به تداوم سنت و فرهنگ و هویت ملی کمک می‌کرد. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه دیگری هم وجود داشت که به فرایند مدرن‌شدن به‌طور مثبت می‌نگریست و آن را مرحله‌ای از کمال و تکامل تلقی می‌کرد. این دیدگاه، هویت ملی را دارای عناصر سه‌گانه‌ی "ملی و باستانی"، "مذهبی" و "غربی" می‌دانست. حکومت مشروطه کوششی بود برای ایجاد دولت-ملت مدرن براساس نمونه‌های اروپایی آن. در این راستا به ایدئولوژی ناسیونالیسم به‌عنوان ایدئولوژی ملت‌ساز عنایت داشته‌اند. به‌عبارت دیگر، آشنایی بیش‌تر روشنفکران ایرانی با نمونه‌های دولت مدرن در اروپا و ایدئولوژی سیاسی ناسیونالیسم به‌عنوان گفتمان دولت-ملت‌سازی مدرن موجب رشد و گسترش اندیشه‌ی ناسیونالیسم در ایران شد.

در هنگامه‌ی جنبش مشروطیت و تلاش برای ایجاد دولت-ملت جدید، کوشش درخور توجهی نیز در امر تأسیس هویت ملی به‌عنوان جزء لازم در پروژه‌ی ایجاد دولت ملی به‌عمل آمد. از آنجایی که صورت‌بندی فکری و ایدئولوژیک هویت ملی تا حدود

1. Rearticulation.
2. Discourse.

زیادی توسط نخبگان فکری انجام شده بود، لذا در این میان هویت ملی وجه مسلطی پیدا کرد و به موازات گفتار، اصلاحات بنیادی عرصه‌ی سیاست را نیز فراگرفت. با تأسیس مشروطیت همپوشانی هویت ملی و پروژه‌ی دولت ملی موجبات پیوستگی خود و غیره را در این زمینه فراهم کرد. ظهور دو ایدئولوژی متفاوت سیاسی در دوره‌ی دوم مجلس یعنی اجتماع‌یون (پیروان ایدئولوژی سوسیالیستی) و عامیون یا دموکرات‌ها (پیروان ایدئولوژی پارلمانی) تحولی را در مفهوم ایرانیت جدید پدید آورد که متعاقب آن، پروژه‌ی دولت‌سازی ملی نیز دچار دگرگونی فکری شد. در این سال‌ها عامل دیگری که پروژه‌ی هویت‌سازی ملی را دچار دگرگونی و تحول کرد، وقوع جنگ جهانی اول و اشغال خاک ایران توسط طرف‌های درگیر در جنگ بود که به روند یگانگی ملی یاری می‌رساند؛ به‌طوری‌که در جریان نبردهای جنگ جهانی اول، همه‌ی نیروهای اجتماعی فارغ از تعلقات قومی، زبانی و دینی برای دفاع از کلیتی به‌نام وطن به‌پا خاستند و صفوف واحدی را تشکیل دادند. وجود دشمنی خون‌خوار و جرار در برابر وطن و ملت، پروژه‌ی غیریت‌سازی روس و انگلیس را دوباره در اولویت قرار داد (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۲۲-۱۲۱).

به‌طور کلی، در دوران قاجار و مشروطیت، هویت ایرانیان تحت‌تأثیر آرا و اندیشه‌های غربی که از طریق جریان روشنفکران از غرب برگشته شکل گرفت به مرحله‌ی مدرن خود که همان هویت ملی است گام گذاشت. اما واکنش به اندیشه‌های جدید هویت فرد ایرانی را در میان سه گفتمان اسلامیت، ایرانیت و غربیت نگاه داشته و تلاش برای آشتی بین این سه گفتمان از سوی روشنفکران، موجب ایجاد نوعی بحران هویت در میان ایرانیان می‌گشت (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۷۲).

البته انقلاب مشروطه نیز بر هویت ملی ایران دو تأثیر خاص گذاشته بود که به‌نوعی ایرانیان را با بحران هویت مواجه می‌ساخت. یکی از بین‌بردن مشروعیت عرفی سلطان بود. پیش از اسلام و بعدها در دوره‌ی اسلامی، این اصل مطرح بود که سلطان مانند نخ تسبیح، عامل انسجام و هماهنگی ملت است؛ این مشروعیت عرفی، نقش مهمی در ایجاد یک‌پارچگی داشت. اولین اتفاقی که در مشروطه افتاد، آن بود که سلطنت فاقد مشروعیت عرفی شد و اعتباری که در میان مردم داشت را از دست داد. دومین رخداد در دوران مشروطه، تنزک دین از جایگاه متعالی خود بود. با وجود این که بنای انکار دین دست کم در بیش‌تر اقشار طرف‌دار مشروطه نبود، اما نقش اساسی‌ای که دین در جامعه‌ی صفوی و قاجاری داشت، در این دوره نمی‌توانست داشته باشد. در عوض، عناصر فکری جدیدی آمده بودند و دین می‌بایست به‌صورت امری فردی درمی‌آمد. بنابراین در این

دوره‌ی بحرانی، هویت ایرانیان متشکل از عناصری پراکنده از قبیل دین، نظام پادشاهی و مدرنیته یا به عبارت دیگر ایرانیت، اسلامیت و مدرنیته غربی بود (کبیری، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

پهلوی اول؛ هویت ملی باستان‌گرایانه (تلفیق ایرانیت و غربیت)

در فضای سیاسی-اجتماعی خاص پس از انقلاب مشروطه تحولاتی رخ داد که از نظر تاریخی و ساختاری، زمینه را برای پیگیری ایده‌ی وحدت و حفظ تمامیت سرزمینی کشور فراهم آورد. از نظر تاریخی: جنگ جهانی اول و دخالت بیگانگان؛ تلاش برای تبدیل وضعیت استقلال کشور به جایگاه تحت‌الحمایگی متأثر از قرارداد ۱۹۱۹؛ زوال استیلای دولت مرکزی و ظهور نیروهای گریز از مرکز؛ وقوع شورش‌های محلی و قومی، تنش‌ها و بحران‌های ناشی از حرکت شیخ خزعل در خوزستان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، میرزا کوچک‌خان جنگلی در گیلان، اسماعیل آقا سمکو در کردستان، محمدتقی‌خان پسیان در خراسان و امیر افشار در کرمانشاه؛ ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را ایجاد می‌کرد. از لحاظ ساختاری: با زوال نظام اجتماعی قدیم، ضرورت صنعتی کردن کشور، توسعه‌ی اقتصادی، ایجاد مبانی دولت مدرن به‌ویژه ارتش جدید و بوروکراسی، اصلاحات مالی و نظامی و تأمین وحدت ملی بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شد. علاوه بر وضعیت آشفته‌ی داخلی، عوامل تسهیل‌کننده‌ی دیگری نیز وجود داشتند که برانگیزاننده‌ی خواسته‌های ناسیونالیستی بودند. در این میان می‌توان به متغیرهایی نظیر: تجددخواهی روشنفکران، آگاهی فزاینده از عقب‌ماندگی کشور، سرخورده‌شدن جبهه‌ی مخالف استبداد به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطیت، فرقه‌گرایی و کشمکش‌های افراطی سیاسی، مشروعیت ایدئولوژیک خواسته‌های ناسیونالیستی و نهایتاً خواسته‌هایی که برای رفع نفوذ و سلطه‌ی قدرت‌های بیگانه وجود داشت، اشاره نمود (نظری، ۱۳۸۶: ۱۴۲).

روشنفکران و نخبگان سیاسی و فکری این دوران تنها راه‌هایی از تنش‌ها و کشمکش‌های سیاسی-اجتماعی داخلی و تهاجم و دست‌اندازی نیروهای بیگانه‌ای که موجودیت سیاسی و پیکره‌ی هویتی ملی ایران را در معرض خطر تفرق و انحلال قرار داده بودند، به قدرت رسیدن یک "فرمانروای مستبد روشن‌اندیش و مصلح" و یک "شخصیت نیرومند" می‌دانستند که بیان‌گر ادراک جدید آنان از هویت جدید در ایران در چارچوب دولتی مقتدر و متمرکز بود؛ کسی که به‌عنوان کارگزار ملت، یک حکومت متمرکز و مقتدر بنا نهد و در عین رفع مشکلات فزاینده‌ی داخلی، بتواند از یک پارچگی و استقلال آن محافظت نماید (وحدت، ۱۳۸۳: ۱۲۹-۱۲۸). با ظهور قدرت و سلطنت رضاشاه، ناسیونالیسم در ایران ماهیت و مبانی تازه و متفاوتی به‌خود گرفت. از نظر رضاشاه تنها راه رسیدن به تجدد و مدرنیزاسیون و رفع چالش‌ها و تنش‌های داخلی در گرو ایجاد دولت-

ملتی مدرن و مقتدر بود که لازمه‌ی این امر، ایجاد وحدت و انسجام از طریق سیاست یکسان‌سازی هویتی و فرهنگی بود.

سرکوب شورشی‌های ایلی و طایفه‌ای و سیاست تخته‌قاچاق کردن ایلات و عشایر در راستای سیاست یکسان‌سازی رضاشاه و تسلط بیشتر بر اقوام بوده است. این سیاست در یکسان‌سازی فرهنگی و نفی و سرکوب اقوام و آداب و رسوم آنها، به حوزه‌ی کتب درسی نیز کشیده شد. کتب درسی، در بهترین مورد در ارتباط با اقوام ایرانی سکوت نموده است یا اقوام تحت عناوینی چون «هالی و سکنه» ایالات و ولایات ایران مطرح شده‌اند. از دیگر اقدامات رضاشاه برای ساختن دولت -ملتی مدرن و هویت ملی ایرانی، تغییر نام کشور از "پرسیا" به "ایران" بود. در سال ۱۳۱۳ شاه به ترغیب سفارت ایران در برلین، دستور داد که از آغاز فروردین ۱۳۱۴ نام ایران جای پرسیا را خواهد گرفت؛ چراکه ایران یادآور شکوه باستانی کشور و نشان‌گر اهمیت زادگاه نژاد آریایی بود (تربان، ۱۳۹۰). این تغییر را می‌توان در ایجاد هویت ملی واحد با اهمیت تلقی کرد. ایران یادآور تاریخ مشترک اقوام آریایی ماد، پارس و پارت است که این امر می‌تواند با نفی اختلافات بین اقوام و یادآوری گذشته و منشأ مشترک در ایجاد حس تعلق و همبستگی ملی و نهایتاً هویت ملی واحدی مثمر ثمر واقع گردد.

یکی دیگر از محورهای هویتی و سیاست‌های هویتی در دوره‌ی پهلوی اول، ایجاد زبان واحد و سراسری برای ایران بود تا عامل وحدت‌بخش و ارتباط بین اقوام و طایفه‌های ایرانی باشد. به عقیده‌ی ناسیونالیست‌های آن زمان، موفقیت دولت‌های جدید اروپایی در راستای ایجاد هویت ملی سراسری، مرهون به کارگیری یک زبان واحد ملی است؛ از این رو آنها نیز علاقه‌مند بودند با محوریت‌های گوناگون رایج در میان واحدهای محلی و محوریت‌بخشیدن به زبان واحد ملی، گروه‌ها و شقوق مختلف اجتماعی را با یکدیگر مجتمع نموده و نوعی خودآگاهی جدید را برپایه‌ی آن ایجاد نمایند (نظری، ۱۳۸۶: ۱۵۳). هرچند سیاست یکسان‌سازی زبانی نقش مهمی در ایجاد هویت واحد ملی داشت، اما یکی دیگر از اهداف رضاشاه از پیگیری یکسان‌سازی زبانی یا ترویج زبان رسمی، تشدید تمرکزگرایی بود (نائبیان و قلی‌زاده، ۱۳۸۹: ۹۸).

در اواخر عصر قاجار و حدوداً شش سال قبل از به قدرت رسیدن رضاخان، موج جدیدی از باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، خالص‌سازی زبان و حذف واژه‌های بیگانه به‌راه افتاد و چاپ مقالاتی در نشریات کاوه، ایران‌شهر و ایران باستان به این موج دامن زد. بیشتر این رجال، از همفکران و یاران رضاشاه در نیمه‌ی اول قدرت او شدند. تقی‌زاده، در رأس کمیته‌ی ملیون مقیم آلمان، در نشریه‌ی کاوه سه راهکار برای نجات ایران پیشنهاد

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

جایگاه هویت ملی در ایران؛ نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان... (۱۵۵ تا ۱۷۶)

کرد:

۱- قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط؛ ۲- اهتمام و جد بلیغ در خط، زبان و ادبیات فارسی و توسعه و ترمیم آن؛ ۳- نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم آن (جلالپور، ۱۳۹۱: ۴۷). پیرو پیشنهادات مذکور و عملی کردن سیاست یکسان‌سازی زبان و پالایش زبان فارسی، سازمان فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۴ شکل گرفت. این سازمان بر مبنای الگوی آکادمی فرانسه با هدف پاک‌سازی فارسی از لغات ترکی و عربی که در دوران گذشته وارد فارسی شده بودند، تشکیل گردید (زریری، ۱۳۸۴: ۱۰).

جلوه‌ی دیگر سیاست‌های یکسان‌سازی دولت پهلوی اول را می‌توان در اعمال کنترل بر پوشش و ظواهر به‌عنوان بارزترین تجلی انضباط و انقیاد مشاهده نمود. در سال ۱۳۰۷ مجلس، لباس‌های محلی سنتی را غیرقانونی اعلام کرد و افراد ذکور بزرگ‌سال را، به‌جز روحانیون رسمی، به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف ساخت. پس از هشت سال کلاه بین‌المللی، کلاه نمدی اروپایی جایگزین کلاه پهلوی شد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۷۸).

یکی دیگر از سیاست‌های رضاشاه برای متجدد کردن ایران به تقلید از غرب، انزوای دین و جدایی دین از سیاست بود. رضاخان با تکیه بر ایرانی بودن و برخورد خصمانه خود با دین و دیانت و عقاید دینی، بستر مناسبی را برای رشد و تکثیر افکار روشنفکران به‌وجود آورد؛ به‌گونه‌ای که دیگر نیاز نبود روشنفکران این دوره مانند بعضی از روشنفکران عصر قاجار با چاپ مجلات و نشریات در خارج ایران، با افکار دینی و عقاید مذهبی درافتاده و آن‌ها را به باد استهزا و مسخره بگیرند؛ بلکه در داخل کشور با گرفتن امتیاز و پروانه‌ی نشر از وزارت معارف، به فعالیت می‌پرداختند. مجلاتی مانند مجله‌ی دنیا، در دوران انتشار خود با طرح مباحث فلسفه‌ی مادی و ماتریالیسم تاریخی، به ترویج مکتب کمونیسم و مادی‌گرایی مشغول بود. مجله‌ی پیمان نیز که مسئولیت آن را کسروی برعهده داشت، برپایه‌ی طرح اصلاح‌طلبی در قالب اطلاعات دینی، نهایت هتاک‌ی را به مبانی مذهب انجام می‌داد. هم‌چنین هم‌زمان با کشف حجاب توسط رضاخان، نشریات در سطح وسیعی به ترویج فرهنگ مبتذل غربی در قالب رمان‌های عشقی، داستان‌های مصور پلیسی و چاپ عکس‌های هنرپیشه‌های هالیوود به ترویج زندگی غربی پرداختند. در مقابل آن، حساسیت در برابر چاپ یک کتاب دینی به‌گونه‌ای افزایش یافته بود که برای چاپ یک کتاب دینی حداقل می‌باید چهارسال وقت صرف کرد تا بتوان اجازه‌ی چاپ و نشر آن را از وزارت معارف گرفت (آشنا، ۱۳۷۶: ۸).

به‌طور کلی، ستون اصلی سیاست هویتی و ناسیونالیستی رضاشاه، باستان‌گرایی بود. در زمان رضاخان برای ارج نهادن به سنت‌های ملی و احیای فرهنگ باستانی، اقدامات زیر صورت گرفت: تشکیل انجمن آثار ملی (جهت تعمیر و ترمیم آثار باستانی و تاریخی)، برگزاری جشن هزاره‌ی فردوسی (به‌خاطر پرداختن به سنت‌های شاهنشاهی و ستایش از تمدن باستانی)، تأسیس کانون ایران باستان (برای شناساندن بیشتر فرهنگ و تمدن باستانی ایران)، تأسیس سازمان پرورش افکار (جهت ساختن پشتوانه‌ی ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخش برای رژیم رضاشاه)، نظام خدمت اجباری (جهت تبدیل روستاییان و ایلات به شهروند).

رضاشاه نتوانست با ترکیب عناصر فرهنگ ملی، دینی و غربی، هویت ملی جدیدی را خلق کند و در نهایت شکاف‌ها و گسست‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را تعدیل نماید؛ بلکه با برداشتی ظاهری و سطحی از نوسازی، افراط در ملی‌گرایی باستان‌گرایانه، ستیز با مذهب و حاملان آن و نیز سرکوب گروه‌های قومی مختلف، اسباب عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها را در درون جامعه ایران فراهم کرد (زریری، ۱۳۸۴: ۱۰). به‌طوری‌که بعد از سقوط پهلوی اول، گفتارهای هویتی بومی، محلی و زبانی جامعه‌ی ایرانی مجال حضور و عرض اندام یافتند و این امر به تضعیف وحدت ملی منجر گردید. از آن جمله می‌توان از اعلام خودمختاری آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری و خودمختاری کردستان توسط قاضی محمد یاد کرد. در این جمهوری‌ها، زبان بومی و محلی به‌عنوان زبان رسمی یاد شد و برابری حقوق همه‌ی مردم، اعم از کردها، آذری‌ها، لرها، ارامنه و... مورد تأکید قرار گرفت.

مبانی و مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان

درباره‌ی عناصر شکل‌دهنده و سازنده‌ی هویت ملی ایرانی در آثار گوناگون سخن به‌میان آمده است. با این‌همه، بیش‌تر این آثار نگرشی تقلیل‌گرایانه داشته‌اند. یعنی تنها به بخشی از عوامل سازنده‌ی هویت ملی از جمله دین، نقش اساطیر و تاریخ باستانی ایران، زبان و... توجه کرده و عناصر دیگر آن را نادیده گرفته‌اند. باید توجه داشت که عناصر سازنده‌ی هویت ملی ایرانی، عواملی هستند که در وهله‌ی نخست جنبه‌ی پایدار داشته و در طول چندین هزاره هم‌چنان نقش اساسی در تداوم سرزمینی و سیاسی آن بازی کرده‌اند. برخی عناصر نیز در طول دوران‌های تاریخ ایران دگرگون شده و به شکل‌های جدید جلوه‌گر گشته‌اند. با این‌همه حتی عارضی‌ترین عناصر شکل‌دهنده‌ی هویت ملی ایرانی از قدمت بسیار زیاد برخوردارند و حداقل مدت ۱۴ قرن از زمان ورود آن‌ها به

چارچوب عناصر سازنده‌ی هویت ملی ایرانی می‌گذرد. برخی عناصر عارضی هویت ملی ایرانی هم‌چون زبان فارسی، در واقع خود شکل تکامل‌یافته‌ی زبان‌های کهن‌تر ایرانی است و بدین ترتیب در عرصه‌ی عناصر پایدار سازنده‌ی هویت ملی ایرانی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین عناصر سازنده‌ی هویت ملی ایران را می‌توان برحسب تداوم و اهمیت به‌شرح زیر دانست:

زبان فارسی

علی‌رغم وجود زبان‌های قومی هند و اروپایی (هم‌چون کردی) و یا غیر هند و اروپایی (هم‌چون ترکی و عربی) در طول تاریخ ایران در کنار زبان فارسی، از آن‌جا که تمامی میراث ادبی، تاریخی، عرفانی، دینی و فلسفی اندیشه‌ی ایرانی، و نیز اکثر کتاب‌های نظم و نثر مربوط به تاریخ و اساطیر ایران به زبان فارسی نوشته شده‌اند، این زبان را می‌توان یکی از ارکان عمده‌ی هویت ملی ایرانی به‌شمار آورد. زبان فارسی در پروژه‌ی هویت‌سازی، "خودی" محسوب می‌شد که اغیار و بیگانگان موجودیت‌اش را تهدید می‌کردند. دستگاه غیریت‌سازی، همه‌ی زبان‌های غیرفارسی را غیرزبان ملی ایرانیان در نظر می‌گرفت. بدین ترتیب فارسی به زبان رسمی آموزش کشور تبدیل و آموزش به زبان‌های محلی و انتشار کتاب و روزنامه به زبان غیرفارسی ممنوع گردید (برتون، بی‌تا: ۱۸۹).

تاریخ ایران

تاریخ ایران، یکی از عمده‌ترین عناصر سازنده‌ی هویت ملی ایرانی است؛ چراکه بیان‌گر آغازین دوران‌های شکل‌گیری روح جمعی و دیرینه‌بودن هویت ملی ایرانی می‌باشد. در پیشینه‌سازی پروژه‌ی هویت‌سازی، ایرانی چند دوره‌ی مهم را به‌عنوان دوران افتخار پشت سر گذاشته است: نخست، عصر باستانی که "بهشت گمشده‌ی ایرانی" است؛ دوم، دوران تجدید استقلال ایران که دوره‌های طاهریان، صفاریان و سامانیان را دربر می‌گیرد و سوم عصر تجدید ملیت ایران که روزگار سلطنت صفویان را شامل می‌شود (اوز کریمی، بی‌تا: ۲۶۰). تأکید روشنفکران بر تاریخ ایران باستان به‌عنوان مؤلفه‌ی هویت ایرانی و پایه‌گذاری پروژه‌ی ملت‌سازی در دوره‌ی پهلوی اول و دوم بر ستون تاریخ ایران باستان و تلاش آن‌ها برای اسلام‌زدایی از هویت ایران و خالص‌سازی تاریخ ایران، منجر به این امر شد که محققان و پژوهشگران، ناسیونالیسم باستان‌گرایانه را برای نامگذاری پروژه‌ی هویت ملی ایران این دوران انتخاب نمایند. اصولاً تاریخ ایران از دو بخش عمده‌ی اساطیری و تاریخی تشکیل شده است و این دو بخش در آثار تاریخی مربوط به ایران

به‌خوبی جلوه‌گر هستند. به‌گفته‌ی هینلز آن‌جا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به‌سخن درمی‌آیند (منشادی، ۱۳۸۹: ۴۰). اساطیر ایرانی، که بعدها در بخش‌های عمده‌ی شاهنامه‌ی فردوسی گردآوری شده و پیش از آن در خدای‌نامک‌ها و آیین‌نامک‌های پیش از اسلام و در کتاب‌های دینی ایرانیان تجسم یافته بود، نقش بسیار اساسی و شاید مهم‌تر از بخش تاریخی آن، در بازسازی سیاسی جامعه‌ی ایرانی و تداوم سرزمینی و تاریخی آن بازی کرده‌اند. شاهنامه و اساطیر همواره عاملی برای وحدت ملی ایران بوده است. مثلاً نوروز، با گذشت هزاران سال هنوز عامل پیوستگی فرهنگی در حوزه تمدنی ایران می‌باشد.

سرزمین و جغرافیای ایران

ایران از روزگاران باستان تاکنون همیشه پیوند ناگسستنی با سرزمینی داشته است که در متون کهن مذهبی اوستایی از آن با عنوان "ایرانویج" (ایران ویجه) و بعدها "ایران زمین" یاد شده است. در واقع براساس آثار تاریخی و اسطوره‌های ایران، تاریخ کشور همیشه با تلاش به‌منظور حفظ مرزهای ایران ویجه و ایران زمین در دوره‌ی باستانی و ممالک محروسه‌ی ایران در دوران پس از صفویه همراه بوده است.

مفهوم "کشور" که معنای گسترده‌تری از وطن دارد و علاوه‌بر پیوندهای عاطفی، پیوندهای سیاسی ایرانیان با سرزمین خود را مشخص می‌کند، از دوره‌ی باستان به بعد برای ایرانیان پیام‌آور محدوده‌های جغرافیایی و مرزهای ایران بوده است. برخلاف برخی دیدگاه‌های پست‌مدرن یا نگاه‌های ایدئولوژیک قوم‌گرایانه، ایران به‌مثابه یک مفهوم جغرافیایی و یا به‌مفهوم "کشور"، مخلوق دوران مدرن نیست، بلکه از دیربگام یک پدیده‌ی "سرزمینی" را تداعی کرده است. "جرار دنیولی" برجسته‌ترین پژوهشگر ایران‌شناس نیمه‌ی دوم قرن بیستم، در اثر برجسته‌ی خود به نام "ایده‌ی ایران" نشان می‌دهد که چگونه ایران به‌مثابه یک مفهوم قومی از دوران هخامنشیان و به‌مثابه یک مفهوم هویتی سرزمینی از اواسط دوران اشکانی برای ایرانیان معنا پیدا کرد و با ظهور دودمان ساسانی رسمیت یافت (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۰). بسیاری از شعرا و نویسندگان ایرانی پس از اسلام همین مفهوم سرزمینی را در قالب اشعار حماسی به ایرانیان زمان خود منتقل کردند و هم‌چون فردوسی در بیت‌های «چو ایران میباشد تن من مباد...»، مفهوم جغرافیایی هویت ایرانی را با موجودیت ایرانیان یکسان دانستند. برخی از شعرای دیگر ایرانی هم‌چون نظامی گنجوی، ایران را به‌منزله‌ی یک واحد سرزمینی، قلب زمین خوانده‌اند.

دین

یکی دیگر از عناصر اصلی هویت ایرانیان که همواره به‌عنوان یکی از مشخصه‌های جامعه‌ی ایرانی بوده، دین و اعتقادات مذهبی است که نقش مهمی در هویت ملی ایرانی و تداوم سرزمینی کشور داشته است. در ایران قبل از اسلام، قبل از میترائیسم، زرتشت و ... به بخش مهمی از هویت ایرانی تبدیل شد و ایرانیان نیازهای معنوی خود را از طریق عمل به احکام آن برآورده می‌کردند. با ظهور اسلام، دین زرتشت موقعیت پیشین خود را از دست داد و اکثریت ایرانیان آیین جدید را پذیرفتند و اسلام به عنصر اساسی هویت ایرانی تبدیل شد. با روی کار آمدن صفویان در کنار مذهب شیعی، عناصر ایرانی- ملی در هویت ایرانیان از اهمیت برخوردار شدند؛ به طوری که می‌توان ادعا نمود هویت ایرانی شیعه جایگزین امت اسلامی گردید. نخبگان فکری و ابزاری و سیاست‌های هویتی حکومت، از دوران مشروطه به بعد، به‌ویژه در دوران پهلوی اول و دوم سعی بر دین(اسلام)زدایی از هویت ملی ایرانی را داشتند؛ اما در دوره‌ی حکومت جمهوری اسلامی، مذهب شیعه و دین اسلام به‌عنوان ستون اصلی هویت ایرانی معرفی و حمایت شده است. تقابل ظاهری میان دین اسلام با ملیت ایرانی و میراث باستانی آن، زمانی شروع شد که دین یا ملیت به ابزار سیاسی و ایدئولوژیک نظام‌های سیاسی (پهلوی دوم و جمهوری اسلامی) تبدیل گردید و از آن‌ها برای تحکیم اقتدار و گسترش مشروعیت بهره‌برداری به‌عمل آمد. ابزاری‌شدن و سیاسی‌شدن دین یا میراث ملی ایرانی، عامل اصلی کاهش‌گرایی هویتی نیز محسوب می‌شود؛ چراکه بهره‌برداران از عنصر ملیت و ایرانیت به نفی اهمیت دین می‌پردازند و بهره‌برداران از دین به‌مثابه ابزار مشروعیت و اقتدار، به نفی ایرانیت و میراث فرهنگی، تاریخی و باستانی آن دست می‌زنند.

نتیجه‌گیری

هویت ملی ایرانیان به‌عنوان ماحصل خودآگاهی نسبت به انباشتی تاریخی از تجربه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سرزمینی به‌نام ایران (مانند سایر کشورهای جهان) پدیده‌ای مدرن است که به تدریج بعد از ارتباط ایران با غرب - به‌ویژه بعد از شکست‌های متعدد از روس‌ها و اعزام نخبگان ایرانی و پیدایی مشکله‌ی هویت در نزد این افراد - در ایران پدیدار گردید. از آن زمان تا قبل از شروع دوره‌ی مورد نظر پژوهش حاضر (قابل تعمیم به دوران بعد از ۱۳۳۲ تاکنون نیز می‌باشد) سه منبع همواره در تعیین رویکردهای

توصیفی و تجویزی (سیاست‌های) هویتی در سطح ملی در میان روشنفکران و دستگاه حکومتی نقشی تعیین کننده داشته‌اند:

۱. ایران (هویت سرزمینی و تاریخی)؛

۲. اسلام (هویت معنوی، اعتقادی و جهان‌بینی وسیع)؛

۳. مدرنیته و لیبرالیسم غرب (منبعی فلسفی با کاربردهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی).

در وضعیتی که هر کدام از منابع مذکور محور تعریف هویت ملی قرار گیرند، نوع تلقی‌ها از مؤلفه‌های هویت ملی و سیاست‌های هویتی متفاوت خواهد بود. در ابتدای مطرح‌شدن هویت ملی، از آن‌جایی که حاملان و مبتکران ایده‌ی هویت ملی در ایران افراد تحصیل کرده‌ی غرب بودند، تحت‌تأثیر تجدد غرب به ارائه‌ی الگوی هویتی‌ای می‌پرداختند که تجدد و غرب محور اصلی آن بود و الگوی آن‌ها در اکثر پژوهش‌ها به غرب‌گرایی یا تجددگرایی شهرت یافته است؛ لذا در شاخصه‌ها و مؤلفه‌های هویت ملی، از نظر اینان، اسلام به‌عنوان مانع توسعه قلمداد شده است که باید حذف گردد. خط و زبان به‌عنوان دو مؤلفه‌ی اصلی هویت ملی ایران دستخوش تغییراتی مانند تغییر الفبا و پالایش کامل زبان فارسی از واژه‌های عربی می‌شد و سایر مؤلفه‌های بومی ایرانی که در تضاد با تجدد بودند، باید کنار می‌رفتند تا بدون هیچ‌گونه چون و چرایی، جایگزین آن‌ها از غرب اخذ گردند. الگوی غالب دوم، که می‌توان آن را حاصل دیالکتیک الگوی اول (تجددگرایی) و ساختار سنتی جامعه دانست، الگویی است که محوریت آن با ایرانیت است (هرچند که محورهای دیگر در راستای تقویت محور اصلی مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند). این الگوی هویتی، به الگوی باستان‌گرایانه شهرت یافته است. ویژگی بارز این الگو، تلاش مجریانش برای حذف دوره‌ی اسلامی تاریخ ایران و آثار آن از فرهنگ ایرانی است.

در نهایت باید گفت که از نظر اکثر صاحب‌نظران، هویت ملی در ایران مانند سایر کشورهای جهان پدیده‌ای مدرن محسوب می‌شود و عمری به درازای یک سده دارد. البته این بدان معنا نیست که در کشوری مانند ایران، با تاریخچه‌ای کهن و باستانی، هیچ‌گونه هویت ایرانی و حس وطن‌دوستی وجود نداشته است؛ بلکه نوشته‌ی حاضر به این نتیجه رسیده است که با توجه به مدرن‌بودن پدیده‌ای به‌نام ملت و گسست‌های هویتی که بعد از ورود اسلام به ایران به شیوه‌های مختلف رخ نموده است، نمی‌توان از کهن‌بودن ملت و هویت ملی در ایران سخن گفت.

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

جایگاه هویت ملی در ایران؛ نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان... (۱۵۵ تا ۱۷۶)

از جمله عواملی که سبب این گسست شده‌اند، اهمیت و اولویت امت اسلامی به‌جای ایرانی‌بودن و به‌تبع آن، ضعف و به‌حاشیه‌رفتن مؤلفه‌های هویت ایرانی؛ هم‌چنین در بعضی دوره‌ها حکومت چندین دولت بر قلمرو سرزمینی ایران که مانع از گسترش و پوشش حس ملیت و ایرانی‌بودن در دایره‌ی سرزمینی ایران بوده است.

اما نمی‌توان به‌طور کامل منکر وجود هویت ایرانی شد که احمد اشرف از آن به هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانی یاد می‌کند. این نگرش به‌عنوان رویکردی میانه به تاریخچه‌ی هویت ملی در ایران شناخته می‌شود. رویکردی که در یک طرف آن پان‌ایرانیست‌ها و دیرینه‌گرایان قرار دارند و معتقد به باستانی‌بودن هویت ملی در ایران هستند؛ و تفکری دیگری که در ضدیت با آن می‌باشد و وجود هرگونه گذشته‌ی تاریخی هویت قبل از مشروطه را رد می‌کنند.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن. ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
۲. آشنا، حسام‌الدین (۱۳۷۶). سیاست فرهنگی ایران در دوره‌ی رضاخان؛ درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات). بی‌جا: بی‌نا.
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۲). هویت ملی ایرانی در گستره‌ی تاریخ؛ فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱.
۴. اشرف، احمد (۱۳۹۰). هویت ایرانی به سه روایت. ترجمه: حمید احمدی. ایران‌نامه، سال بیست و چهارم.
۵. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۵). تبارشناسی هویت جدید ایرانی "عصر قاجاریه و پهلوی اول". تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. امینیان، بهادر (۱۳۸۶). تأثیر هویت ملی در پیوند نسلی؛ فصلنامه جوانان و مناسبات نسلی، شماره اول.
۷. اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳). نظریه‌های ناسیونالیسم. مترجم: محمدعلی قاسمی. تهران: موسسه مطالعات ملی.
۸. باوند، هرمیداس (۱۳۷۹). سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا به امروز؛ فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۱۵.
۹. برتون، رولان (۱۳۸۷). قوم‌شناسی سیاسی. ترجمه: ناصر فکوهی. تهران: نشر نی.
۱۰. بیگدلی، علی (۱۳۹۰). دولت‌های مدرن و هویت ملی. بی‌جا: بی‌نا.

۱۱. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی؛ فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۵.
۱۲. تریان، امین (۱۳۹۰). ایجاد کانون‌های ناسیونالیستی در عصر رضاشاه پهلوی. بی‌جا: بی‌نا.
۱۳. تقی‌زاده، اکبر (۱۳۹۱). اقوام ایرانی و قومیت در کتاب‌های درسی مقطع ابتدائی دوره پهلوی اول. بی‌جا: بی‌نا.
۱۴. جلال‌پور، شهره (۱۳۹۱). تحلیل تغییر اسامی شهرهای ایران در دوره‌ی پهلوی اول و نقش فرهنگستان ایران؛ فصلنامه گنجینه اسناد، سال ۲۲، دفتر ۴.
۱۵. زریری، رضا (۱۳۸۴). تجددگرایی و هویت ایران در عصر پهلوی؛ ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، مجله زمانه، سال ۴، شماره ۴۰.
۱۶. شعبانی، امامعلی (۱۳۸۹). مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان؛ جام‌جم (ویژه‌نامه ایام: تاریخ معاصر)، شماره ۶۱، نهم مهرماه.
۱۷. شیخاوندی، داور (۱۳۷۹). تکوین و تنفیذ هویت ایرانی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۱۸. قاسمی، علی‌اصغر و ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰). نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران؛ فصلنامه راهبرد.
۱۹. قهرمانپور، رحمان (۱۳۹۲). امنیت؛ فصل مشترک سیاست‌های هویتی و روندهای هویتی اجتماعی. پژوهشنامه هویت اجتماعی ۲.
۲۰. کبیری، افشار (۱۳۸۹). بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران، پژوهشنامه هویت (۳).
۲۱. کیویان، حسین و جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۸۵). دوره‌ی اول هویت‌یابی ایرانی (پیدایی مسأله‌ی هویت و نفی خود)؛ نامه‌ی پژوهش فرهنگی.
۲۲. مرشدی‌زاده، علی (۱۳۸۴). روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی. تهران: نشر مرکز.
۲۳. مسگر، علی‌اکبر (۱۳۸۸). نهادهای هویت‌ساز در دوره‌ی پهلوی اول: نمونه (سازمان پرورش افکار)؛ پیام بهارستان، شماره ۳.
۲۴. منشادی، مرتضی (۱۳۸۹). پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان، فصلنامه مطالعات ملی، ۴۱، سال ۱۱، شماره ۱.
۲۵. نائیبیان، جلیل و قلی‌زاده، محرم (۱۳۸۹). نقش سیاست‌های فرهنگی دوره‌ی رضاشاه در وضعیت آموزش و پرورش تبریز؛ جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره‌ی دوم.
۲۶. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶ الف). هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران، فصلنامه مطالعات ملی، ۳۲، سال هشتم، شماره ۴.
۲۷. _____ (۱۳۸۶ ب). ناسیونالیسم و هویت ایرانی، مطالعه موردی دوره پهلوی اول، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، سال ۹، شماره ۲۲.

28. Carrithers, M. And Others (1985), the Category of The Person. Cambridge: Cambridge.

29. Castells, Manuel (2006), Globalisation and Identity A Comparative Perspective, Transfer.
30. Castells, Manuel (2010), the Power of Identity, the Information Age Economy, Society, and Culture, United Kingdom: John Wiley & Sons Ltd.
31. Connolly, William (2002), Identity/Difference. USA: University Of Minesota Press.
32. D. Fearon, James (2009), What Is Identity (As We Now Use The Word)?,
33. Giddens, a (2001), Sociology, Polity Press, Cambrige.
34. Harper, J. (2006), Identity Crisis: How Identification Is Overused And Misunderstood? Cato Institute: Washington D.C.
35. Horboken, V (2004), Ethnic Communication, Social Identities, London: Routledge.
36. Norval, Aletra J. (2003), the Politics of Ethnicity and Identity. In: Cambridgedictionary of Sociology. Cambridge. Cambridge University Press.
37. Oyserman, Daphna, (2004), Self- Concept and Identity in Self and Social Identity, Perspectives on Social Psychology, Brewer, M. B., & Hewstone, M. Malden, Ma: Blackwell Pub.
38. Wilcox, v.(2011), Encountering Italy: military service and national identity during the first world war, bulletin of Italian politics.vol.3, N.2.